

## ویژگی‌های لغوی نه‌ایة‌المسؤول فی روایة‌الرسول

زهرا اکبریور بقایی (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

### مقدمه

نه‌ایة‌المسؤول فی روایة‌الرسول ترجمه فارسی کتابی است به نام مَوْلِدِ النَّبِيِّ یا مَوْلُودِ النَّبِيِّ به عربی، تألیف سعیدالدین محمدبن مسعود کازرونی بلیانی، از دانشمندان، عارفان و محدثان فارس در قرن هشتم هجری (درگذشت: ۷۵۸ هجری). این اثر به سیر کازرونی، الْمُتَّقِي فِي سِيرَةِ الْمُصْطَفَى وَالْمُتَّقِي فِي سِيرِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى شهرت دارد (باحقی ۱۳۶۶، ص ۲ و ۳).

از ترجمه‌های مهم این اثر نخست ترجمه‌ای است مشهور به سیر کازرونی و سیر عقیفی که فرزند او عقیف‌الدین محمدبن مسعود کازرونی به انجام رسانده‌است و ترجمه دیگر با عنوان نه‌ایة‌المسؤول فی روایة‌الرسول است که عبدالسلام‌بن علی‌بن الحسین ابرقوهی به فارسی برگردانده‌است (همان، ص ۷).

این کتاب که به زندگی و سیره پیامبر (ص) و چگونگی پیدایش و اشاعه دین اسلام پرداخته، شامل یک مقدمه، چهار قسم و یک خاتمه است: قسم اول؛ در بیان حالات از ابتدای آفرینش نور مبارک محمدی تا زمان ولادت آن حضرت در نه باب. قسم دوم؛ در غرائب احوالی که از ولادت تا زمان نبوت حضرت ظهور یافته در نه باب. قسم سوم؛ در ذکر مدت اقامت حضرت در مکه تا زمان هجرت در نه باب. قسم چهارم؛ در بیان احوال آن حضرت در سال‌های بعد از هجرت تا وفات رسول گرامی در یازده باب و در آخر خاتمه‌الکتاب، که در هفت فصل فراهم آمده‌است.

کتاب نه‌ایة‌المسؤول فی رواية الرسول که جلد نخست آن موضوع این مقاله است، در سال ۱۳۶۶ شمسی به کوشش محمدجعفر یاحقی در انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسید. او در این تصحیح علاوه بر نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۴۲۸۹) که به‌عنوان نسخه اساس در نظر گرفته شده، برای رفع نواقص متن از اصل عربی کتاب (سیره‌النبی کازرونی) و ترجمه فارسی دیگری (ترجمه عقیفال‌الدین کازرونی موسوم به مؤلودالنبی) نیز بهره برده‌است.

از آنجاکه این کتاب بدون فهرست لغات و ترکیبات به چاپ رسیده و مصحح در مقدمه تنها درباره تعداد کمی از واژه‌های مندرج در آن توضیحاتی داده‌است، نگارنده در این مقاله برخی واژه‌ها و ترکیبات این اثر را همراه با معنی و شاهدهی که آن واژه یا ترکیب در آن به‌کار رفته، به‌صورت الفبایی آورده‌است. برای ضبط معنی واژه‌ها و ترکیبات در اکثر موارد از فرهنگ بزرگ سخن و لغت‌نامه دهخدا استفاده شده‌است. گفتنی است برخی از واژه‌های به‌کاررفته در این کتاب در متونی دیده می‌شود که در مناطق مرکزی ایران نگاشته شده‌اند؛ علاوه‌براین، خود مترجم نیز از اهالی ابرقوه بوده‌است.

ملاک‌گزینش لغات و ترکیبات به‌کاررفته در این نوشته عبارت است از لغات یا ترکیباتی که،

۱. در سایر متون نیامده‌اند یا شاهدهای کمی دارند؛
۲. در فرهنگ‌ها ضبط شده، ولی شاهدهی برای آن‌ها ارائه نشده‌است؛
۳. دارای معنی خاص بوده و در فرهنگ‌ها مدخل نشده‌اند.<sup>۱</sup>

---

۱. نگارنده در تدوین این نوشته از پیکره رایانه‌ای گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی استفاده کرده‌است.

**اتقی** atqā پرهیزگارترین: من اتقی اولاد آدم و گرامی‌ترین ایشانم بر حضرت حق (ص ۳۸).  
**اجالت** ejālat جولان دادن؛ به گردش درآوردن گرداندن: اجالت یکران بیان در میدان کمالات حالات او هریک از آن، علی‌حدّه مایهٔ اعجاز رؤس و اعجاز عقلاء جهان بوده (ص ۲۸).

**اجره** ojre اجرت؛ دستمزد: مرا بردارید تا به زمین عرب که گاوان و گوسفندان خود به آجره به شما دهم؟ (ص ۳۶۷)

**احتجاب‌کننده** ehtejābkonande مانع‌شونده: اگرچه در مال اندک آمده، لیکن مال سایهٔ جداشونده و امری احتجاب‌کننده است (ص ۲۰۲).

**اختراع** exterā آفرینش: سپاس بی‌قیاس حضرت مبدعی را که ظهور نور محمدی را مطلع انوار ابداع کاینات و مظهر ... اختراع موجودات گردانید (ص ۲۷).

**اخمص** axmas گودی کف پا: رسول ... چون ماه در شیب چپسارده درخشیدی ... خمضان‌الخمصین؛ کم‌گوشت اخمص دوگانه، یعنی آنچه از کف پای بر زمین نیاید (ص ۳۲۷).

**اداوہ** edāwe ظرف آب: گوسفندی را در میان پای گرفت و ... با من اداوہ‌ای بود ... گفتم: شیر بدوش (ص ۳۱۸).

**اذایا** azāyā [جمع اذیت‌ها] اذیت‌ها: حلمش در صبر بر اذایا بودی و آنکه هیچ او را به خشم نیاوردی (ص ۳۳۲).

**آبال** ¹ abâl [جمع ابل] شتران: ما را از دوشیدن آن هم طعام بود و هم شراب و هیچ‌کدام از سایر اقوام از آبال و اغنام خود فطره‌ای شیر نمی‌یافتند (ص ۱۴۸).

**آماس** âmâs  
**آماس کردن شش** ² (مجاز) ترسیدن، وحشت کردن: تو را شش آماس کرده‌است، یعنی بددل شدی (ص ۳۹۴).

**ابراز** (۴) ebrâz ظاهراً از برزّ و هم‌ریشه با ابراز به معنی «بول»: از جملهٔ عجایب که از معظّمات غریب دانسته‌ام آن بود که هرگز بول او را ندیده‌ام و او را ابراز طهارت نداده‌ام (ص ۱۵۷).  
**ابرام** (۴) ³ یعنی به من آمد جَنّی از ابرام و خواب و دروغگوی نبود در آنچه من می‌خوانم در سه شب (ص ۲۲۲).

**ابهی** ⁴ abhâ نیکوترین، بهترین: از دور اکمل خلق و ابهی می‌نمود و از نزدیک احسن و اعلی همه بود (ص ۳۲۲).

**اتان** ⁵ etân خر ماده: حلیمه می‌گوید که ما را اتانی بود، یعنی ماده خری سپید، و ناقه‌ای (ص ۱۴۶).

۱. نیز ← درّه نادره (استرآبادی، ص ۶۱۳).  
 ۲. این ترکیب در همین صفحه به صورت شش برآماسیدن آمده‌است. در لغت‌نامه نیز شش آماسیده به معنی «بددل و بداندرون، نامرد» بدون شاهد مدخل شده‌است. در پیکره نیز در این معنی شاهدی پیدا نشد.

۳. در متن کتاب شعری به عربی آمده‌است: «اتانی جَنّی بعد هدّ و رَقَلَة / و لم یكُ فیما قد تلوت بکاذب»؛ و ابرام (۴) در ترجمهٔ هدّه «آرمیدن» ضبط شده‌است.

۴. نیز ← مهمان‌نامهٔ بخارا (خنجی، ص ۳۴۸) و جذوات و مواقیب (میرداماد، ص ۱۱).

۵. نیز ← تفسیر ابوالفتوح (رازی، ج ۱۸، ص ۲۳۲) و مخزن‌الادویه (عقیلی خراسانی، ص ۱۰۰) و تفسیر سوراآبادی (سوراآبادی، ج ۱، ص ۱۷۶).

۶. نیز ← راحة‌الصدور (راوندی، ص ۴۱۸).  
 ۷. نیز ← اغراض‌السیاسه (ظهیری سمرقندی، ص ۳۷۸).

**اذهاب** ezhâb دور کردن: بیرون آمدن رسول ... بنا بر اذهاب دشمنان و اظهار جلالت بود (ص ۴۳۶).

**ارجاس** arjâs [جمع رجس] آلودگی‌ها، ناپاکی‌ها: او را پاک کرده‌ام از همه آنجاس و ارجاس (ص ۹۹).

**ارجوحه** orjuhe<sup>۱</sup> ریسمانی که هر دو سر آن به درختی یا جایی بندند و کودکان در آن نشینند و از این طرف بدان طرف روند؛ تاب: مادرم پیش من آمد و من ارجوحه یعنی آن ریسمان دو تو که دخترکان از بام درآویزند و بر آن نشینند، نشسته بودم (ص ۳۶۱).

**ارضه** araze موریانه: حق تعالی ارضه یعنی خوره را بدان عهدنامه ... گماشت (ص ۲۷۰).

**ازلام** azlâm [جمع زلم، زلمة و زلم] ۱. بُت‌ها: خمر و قمار و انصاب و ازلام، یعنی بت‌پرستی و شرکت حق تعالی در غیب دانستن بردارد (ص ۱۰۶). ۲. تیرهای قمار بی‌پر که با آن بازی می‌کردند: نیزه برگرفتم پنهان و ... دست با کتانه بردم و ازلام قمار از بهر مفرعه بیرون آوردم و بدان قرعه زدم تا بدیشان خواهم رسید یا نه! (ص ۳۱۹)

**ازهد** azhad پاکدامن‌ترین، پرهیزگارترین: هود ... ازهد و معتدترین زنان را از اهل زمان خود به زنی خواست (ص ۸۸).

**اساری** osârâ [جمع اسیر] اسیران: رسول ... پیش از اساری به یک روز به مدینه درآمد، گفت: در رعایت اساری وصیت نمایم (ص ۴۰۹).

**استحداث** estehdâs ■ **استحداث کردن** خلق کردن؛ به وجود آوردن: من که خدایم از تو هیچ امت را استحداث نکردم و در تو موجود نگردانیدم که گرامی‌تر بودند از امت محمد (ص ۱۰۵).

**استدوا** estedwâ ■ **استدوا کردن** شفا خواستن؛ طلب معالجه و درمان کردن: عم او را پیش مردی از اهل کتاب آورد که در مکه به طبیبی مشغول بودی، و حدیث رسول ... با او بگفت و استدوا کرد (ص ۱۹۴).

**اسن** asan(n) بزرگ‌ترین، سالخورده‌ترین: ایشان همسران کریم‌اند عبیده اسن قوم بود به مبارزت عتبه درآمد (ص ۳۹۶).

**اشترخان** oštorkhân<sup>۲</sup> [گونه دیگر شترخان] خانه و طویله شتران: بر راحله سوار شد و با مردمان می‌رفت تا در مسجد رسول ... نافه به زانو درآمد ... و اشترخانی بود از آن سهل و سهیل (ص ۳۵۹).

**اشمام** ešmâm ■ **اشمام کردن** به مشام رسیدن: بویی از تو اشمام می‌کنم که هرگز مثل آن ندیده و نبویده‌ام (ص ۲۳۰).

۱. نیز ← دره نادره (استرآبادی<sup>۱</sup>، ص ۶۰۲) و الاغراض الطیبة و المباحث العلائیة (جرجانی<sup>۱</sup>، ج ۱، ص ۵۱۱) و کنزاللغات (ابن معروف گیلانی<sup>۱</sup>، ج ۱، ص ۳۲۳) و ذخیره خوارزمشاهی (جرجانی<sup>۱</sup>، ص ۳۳۲).

۲. نیز ← نصف جهان (اصفهانی، ص ۵۰). واژه «اشترخان» در صفحه ۳۵۹ همین کتاب با املاي اشترخوان آمده‌است؛ شترخان که گونه دیگر این واژه‌است نیز شاهد‌های کمی در پیکره دارد.

۱. نیز ← دره نادره (استرآبادی<sup>۱</sup>، ص ۶۰۲) و الاغراض الطیبة و المباحث العلائیة (جرجانی<sup>۱</sup>، ج ۱، ص ۵۱۱) و کنزاللغات (ابن معروف گیلانی<sup>۱</sup>، ج ۱، ص ۳۲۳) و ذخیره خوارزمشاهی (جرجانی<sup>۱</sup>، ص ۳۳۲).

**اقتفا** eqtefâ پیروی، تبعیت: انتما به دودمان بتول با اقتفا به سیرت رسول ... الی‌یوم‌القیام مجموع کرده (ص ۲۹).

**اما** emâ [جمع أمة] کنیزان: سبب دایگی حلیمه آن بود که در سایر بلاد بر عامه عباد قحطی واقع شد تا اما و عبید در جهد شدید مانده بودند (ص ۱۵۱).

**انارت** enârat روشنایی؛ روشنی: زمین گفت: ... نور محمد - علیه الصلوة والسلام - بر پشت من انارت و روشنایی می‌دهد (ص ۵۰).

**انافت** enâfat ■ **انافت کردن** غلبه کردن، تسلط داشتن: او را عبد مناف از آن می‌گفتند که بر قوم انافت کرده بود (ص ۹۷).

**انتما** entemâ ■ **انتما کردن** خود را به کسی نسبت دادن و منتسب کردن: انتما به دودمان بتول با اقتفا به سیرت رسول ... الی‌یوم‌القیام مجموع کرده (ص ۲۹).

**انجاس** anjâs [جمع نجس] ← ارجاس: او را پاک کرده‌ام از همه آنجاس و ارجاس (ص ۹۸).

**انخزال** enxezâl درماندگی و ناامیدی: مصیبتی که در أخذ مسلمانان را افتاده موجب انخزال و انفعال بود (ص ۴۳۶).

**انداد** andâd [جمع ند] همتایان، همانندان: شرکا و انداد را بگذاری و به لات و عزی کافر شوی (ص ۱۶۹).

**اشیاخ** ašyâx [جمع شیخ] بزرگان: ابن اسحق از اشیاخ خود نقل می‌کند که رسول ... در روز بدر صف اصحاب به تیری که در دست داشت راست می‌کرد (ص ۳۹۶؛ نیز ← ص ۲۱۴).

**اصل الباب** asloibâb اصل و اساس: اکتساب ثواب و امید شفاعت رسول ... در روز حساب در این قضیه اصل‌الباب ساخته (ص ۳۰).

**اعاصیر** a'âsir [جمع اعصار] گردبادها: به خواب دیدی که گردبادها بر آمدی بعضی در پی موضعی ... و تعبیر آنکه آن اعاصیر تباعه ملوک یمن باشد، بعضی از پی بعضی باشند (ص ۷۶).

**اعتاق** e'tâq آزاد کردن برده و غلام: بعد از شما هیچ روحی نیافتم الا آنکه به سبب اعتاق ثویبه مرا از آنجا بگه آب دادند (ص ۱۴۴).

**اعونه** a'wene [جمع عاین] باری‌کنندگان: عفاریت و اعونه در جواب ابلیس ملعون گویند: ای مهتر ما! (ص ۱۰۷)

**افتادن جا** oftâdanjâ محل افتادن یا کشته شدن: به حق خدا که افتادن جای هر یک از لشکریان کفار می‌بینم، می‌رفت تا به نزدیک بدر فرو آمد (ص ۳۸۹).

**افراد الناس** afrâdonnâs مردم: هر کس از افراد الناس کارهای خانه خود کنند (ص ۳۴۰).

۱. نیز ← روضة‌الصفاء (میرخواند، ج ۲، ص ۱۴۶) و کشف‌المحجوب (هجویری، ۳۰۱) و جذوات و مواقیت (میرداماد، ص ۵۵).

۲. نیز ← زبدة‌التواریخ (حافظ ابرو، ج ۲، ص ۱۰۲۳).

۳. نیز ← جهان‌آرای عباسی (قزوینی، ص ۳۶۴ و ص ۳۹۹) و زبدة‌التواریخ (حافظ ابرو، ج ۳، ص ۲۲۴).

۴. نیز ← روضة‌العقول (ملطیوی، ۲۸۴) و بریدالسعادة (ملطیوی، ۱۱۱) و دیار بکره (طهرانی، ص ۵۳۰ و ص ۵۵۹).

- انگله**<sup>۱</sup> angole: روایت است در نعت رسول ... که قدش به درازی نمی‌کشید و بیش از چهار انگله نبود (ص ۳۳۲). نیز ← ص ۳۲۳ و ص ۳۳۳.
- ایستیدن**<sup>۲</sup> istidan گونه دیگر ایستادن: جبرئیل ... هر بار که خواهد که به آسمان برآید محتاج به ایستیدن و درگشادن نباشد تا آن نوبت که با رسول ... بود محتاج شد؟ (ص ۲۹۷)
- ایلام** aylâm [جمع آلم] دردها، رنج‌ها: دام ایلام و حبایل غوایل در راه تو نصب کنند (ص ۱۸۱). نیز ← ص ۲۵۵.
- باردان** bārdān منزلگاه؛ اقامتگاه: ما شب دو دانگ در باردان خود به سر بُردیم. بعد از آن نرم‌نرم از باردان بیرون آمدیم و متوجه میعاد رسول ... شدیم (ص ۳۰۱). نیز ← ص ۱۲۵ و ص ۱۷۹.
- بازداشتن** bāzdāshan پنهان کردن: ابوجهل را برّصی در سُرین بود و به زعفران آن را بازداشتی (ص ۳۹۴).
- بازدید** bāzdid
- **بازدید شدن** ایجاد شدن؛ پیدا شدن؛ پدید آمدن: پیش شوهر آمدم و قصه بازگفتم. در دلش خرمی بازدید شد (ص ۱۵۴). نیز ← ص ۶۳.
  - **بازدید کردن** به وجود آوردن: حق تعالی میان حوا و ابلیس ... حجابی غلط، پانصدساله راه بازدید کرد تا قطعاً مجال وسوسه حوا و مسّ فرزندش نبُود (ص ۸۶). نیز ← ص ۱۰۷ و ص ۴۲۸.
۱. با توجه به متن اصلی نسخه مولودالنبی (قال لیس بالذاهب طولاً و فوق الریعة)، چهار انگله در ترجمه ریعة به معنای «مرد یا زن میانه‌قد و چهارشانه» (لغت‌نامه) آمده است. این نسخه از مولودالنبی موسوم به تاریخ کازرونی است و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۴۸۱۹ موجود است.
۲. در قرن ۸ شاهدی در پیکره ندارد.
- باسق** bāseq بلند: مردی به سپیدی برف با قدی چون نخل باسق ندا می‌داد که: ای حلیمه (ص ۱۵۳).
- برصاء**<sup>۳</sup> barsâ مبتلا به بیماری برص: رسول ... زنی از بنی مرّه بخواست. پدرش گفت: او را برص است و حال آنکه برص نداشت، چون پیش او آمد برصاء شد (ص ۳۵۰).
- بریه** barriyye صحرا، بیابان: اهل بیابان و ساکنان بریه همه به وجود مبارکش خرم باشند (ص ۶۴).
- بسام** bassâm خندان: رسول ... دایماً بسام بود (ص ۱۴۰).
- بسر** bosr خرماى نارس: بعضی از آن بسر برچیدم و در دامن کردم (ص ۳۷۰).
- بشک** bošk زلف و موی مجعد و تاب‌دار: نه بشک بودی و نه سبط تمام که هیچ تکسر در آن نبود (ص ۳۳۲).
- بطارقه** batāreqe [جمع بطریق] روحانیان عیسوی: جمعی را به افساد مسلمانان پیش نجاشی فرستد و از ادبم بلاد ایشان ... هدیه‌ای چند جهت او و بطارقه او یعنی مقربان او ارسال کنند (ص ۲۴۹).
- بعره** ba're پشگل: به اتفاق درپی گوسفند می‌رفتند و در راه با یکدیگر بعره به سنگ‌اندازی می‌کردیم (ص ۱۵۸). نیز نک: ص ۲۸۲.
- بلغه** bolqe قوت روزانه به قدری که از آن زیاد نیاید: ایشان را طعامی که بلغه ایشان باشد می‌دادند (ص ۱۳۷).
- بویاندن** buyāndan سببی بوییدن: یک بار نیز گفته بود چون او را به شما بویانم چنین کنید ...
۳. نیز ← النهایه فی المجرّد الفقه و الفتاوی (ج ۲، ص ۴۹۴).

اما تفکیر و اندیشه‌اش در آنکه چه فانی است و چه باقی ... بودی (ص ۳۳۲).

#### تقریش taqriš

■ **تقریش کردن** نامی کردن؛ سخن‌چینی کردن: از آن جهت نضربین کنانه را قریش گویند که تفتیش و تقریش از حال درویشی و احتیاج مردم کردی (ص ۱۳۶).

#### تنصیص tansis

■ **تنصیص نمودن** آشکار و واضح سخن گفتن: در مصارف جهات موقوفات آن دو بقعه مبارک که تعیین فرموده و تنصیص و تصریح به ذکر آن نمود، که ... (ص ۳۰).

#### تنفیر tanfir

■ **تنفیر کردن** رماندن؛ دور کردن: زنان را نگاه داشتی ... ایشان را به آفت درآوردی و تنفیرشان نکردی (ص ۳۳۰).

#### تنه tane

■ **تنه عنکبوت** تار و تنیده عنکبوت: ... می‌گردیدند تا به غار رسیدند تنه عنکبوت یافتند، گفتند پیش از آنکه محمد زاییده اینجا تنیده عنکبوت بوده بازگردیدند (ص ۳۱۷).

#### تهیأ tahayyo

■ **تهیأ کردن** آماده کردن، تدارک دیدن: ایشان را تهیأ اسباب سفر به همه تعجیلی بکردیم (ص ۳۱۳).

■ **تألایل sa'alil** [جمع ثؤلول] زگیل‌ها: چند خال سیاه مجتمع بر شکل تألیل یعنی دانه‌های سپید سخت که به پیوست اندام برآید (ص ۳۳۶).

#### جره jerre

■ **جره برآوردن** فریاد کشیدن (نصری اشرفی ۱۳۸۱، ص ۷۶۱): گوسفند پای را فراخ نهاد و پستان پر شیر کرد و جره برآورد (ص ۳۲۲).

محمد گفت: من هرگز بوی از این خوش‌تر نشنیده‌ام (ص ۴۱۷).

■ **بیزان bizân** در حال بیختن و غربال کردن: ارواح روایح ... بیزان دماغ جان و انس و جان را میخز {ظاهراً: میخز} کند (ص ۲۷).

■ **پاک‌اخلاق pāk'axlâq** دارای رفتار و اخلاق پسندیده: سپاس خدایی را که مرا نعمت این پسر پاک، یعنی پاک‌اخلاق بخشید (ص ۱۲۲).

■ **پشک paš(a)k** ← پشک: مردی پشک‌موی، چشم به گو فرو شده، تیزنظری، ترش‌رویی (ص ۵۴).  
 ■ **پوست pust** نوعی ظرف چرمی؛ مشک: آب در قدح‌ها و پوست‌ها و سفال‌ها خوردی (ص ۳۴۷).

■ **تحاکم tahâkom** داوری، حکمیت، قضاوت: قاعده آن داشتند که تحاکم به اصنام بردندی (ص ۲۱۸).

■ **تحالف tahâlof** هم‌پیمان شدن: سبب این تحالف این بود که عرب در حرم‌گاه تطاول می‌نمودند (ص ۱۹۳).

■ **تحدب tahaddob** برآمدگی: سرش بلند و میانش تحدبی داشتی که آن را پرتوی بودی که هرکه آن را نیک ندیده بودی گفتی بلندبیتی است (ص ۳۲۷).

■ **ترج tarah** اندوه و حزن: در این بماند، شیبی صورتی در خواب دید که از آن عظیم بهراسید و ترسناک و منهزم گشت تا فرج به ترج مبدل شد (ص ۷۵).

■ **تفکیر tafkir** اندیشه و تأمل: خاموشی او موزع بود بر چهار امر: حلم و حذر و تقدیر و تفکیر ... و

۱. pašak تلفظ دیگری است که در متن چاپی آمده است؛ نیز ← المصداق (زوزنی، ص ۲۵۰ و ص ۲۶۵) و دستورالاحوان (دهار، ج ۱، ص ۱۹۷).

- جزل اللفظ** jazlollafz (درمورد سخن) درست و فصیح: چون عبارتی قریب‌الفهم جزل‌اللفظ بود به همان عبارت نقل کردیم (ص ۳۳۵).
- جزیله** jazile بسیار: به واسطه ... غرابت اشارت بعضی از مقتسبان اتوار فواید جزیله ... از نیل امانی درک بعضی از معانی محروم می‌ماندند (ص ۲۹).
- جلف** jelf فرومایه و احمق: محمد را از هر گزندرساننده‌ای نگاه دار، ... هر جلفی را از او دور کن (ص ۱۵۱).
- جهار** jehâr آشکارا: رسول ... به اسرار و جهار خلق را به اسلام خواندی (ص ۲۴۱).
- جهارآنهاراً** jehâramahâran بی‌پرده؛ به‌طور عیان و آشکار: تو زن را چهارآنهاراً بیرون آورده‌ای (ص ۴۰۴).
- جهد** johd رنج و مشقت: در سایر بلاد بر عامه عباد قحطی واقع شد تا‌إما و عبید در جهد شدید مانده بودند (ص ۱۵۱).
- چنگال** çangâl غذایی که از روغن، نان خردشده و شیر، دوشاب یا شکر تهیه می‌شود: بعد از آن ژردی و قدیدی و چنگالی پیش آورد، به لطف تمام اقامت اطعام کرد (ص ۷۵).
- حاشر** hâser جمع‌کننده: منم محمد و احمد و حاشر و ماحی کی محو شرک و ذنوب کنم (ص ۱۴۰). نیز ← ص ۱۳۹.
- حاضنه** hâzene دایه: أمّ ایمن ... حاضنه رسول ... بود (ص ۱۷۳). نیز ← ص ۱۷۵.
- حب‌الغمام** habbolqamâm تگرگ: بیشترین خنده‌اش مجرد تبسم بودی چون دندان از هم
- وآوردی از دندانی چون حب‌الغمام یعنی تگرگ و آوردی (ص ۳۲۹).
- حبوه** habwe, he- نشستن و چسباندن زانوها به سینه: او زانو از جامه برنیارودی و حلّ حبوه‌ای نکردی تا اول آن مرد کردی (ص ۳۳۴).
- حجال** hejâl [جمع حَجَلَه] حجله‌ها: خاتم نبوت میان هر دو شانه‌اش مثل زر حجله بود چون گره که عرایس حجال بدان ببندند (ص ۳۳۶).
- حوز** harz
- **حرز کردن** ۱. تخمین زدن؛ اندازه کردن: گفت: برنشین و حرز کن که اصحاب رسول چند باشند (ص ۳۹۳). ۲. حفظ کردن؛ نگهداری کردن: او در روز بدر جنگ برانگیخت و حرز مال بهر قریش می‌کرد (ص ۴۱۰).
- حلب** halb
- **حلب کردن** دوشیدن: پیش نافه آمد، ... ناگاه پستان پرشیر یافت. پاره‌ای حلب کرد و نزد من شتافت چندان‌که سیراب شدیم (ص ۱۴۷).
- حلم** holom بالغ شدن: چون آوان حلم او درآمد، از او عهد بستند و زنی به او داد که نظیرش در جمال و عفاف نبود (ص ۸۸).
- حوامل** hawâmel [جمع حامله] زنان باردار: مجموع زنان حوامل بنی‌سعد هریک پسری آوردند (ص ۱۵۲).
- خاک** xâk
- **خاک لیسیدن** (مجاز) اظهار عجز و حقارت کردن: اهل جزایر پیش او به‌تواضع درافتند، دشمنان او خاک بلیسند، پادشاهان یمن قربان‌ها و هدایا پیش او بفرستند (ص ۶۵).
- خبیث** xabis مهلک، گُشنده: چهار کس را از صنادید قریش در ... چاه‌های بدر انداختند، چاهی خبیث مخبث (ص ۴۰۸).



■ **خنق کردن** خفه کردن: ردا به گردن او فروبپچید و خنقی سختش می‌کرد، تا ابوبکر صدیق در رسید ... و شرّ او از رسول ... دفع کرد (ص ۲۴۷).

**خواهست** xāhest [سوم‌شخص مفرد از فعل خواهستن] خواست؛ نزدیک بود: جدال میان ایشان به افراط انجامید تا به قتال خواهست رسید (ص ۲۵۶).

**خوب چشم** xubčašm دارای چشمان زیبا: صورتی سپید بر آن حریر کرده مردی جوان ... خوب چشم، خوب روی، گفت: این صورت را شناسید؟ (ص ۵۵)

**خوچیده چشم** xučidečašm چشمی که قی کرده، پلک‌هایی سرخ دارد و ضعیف است: بر آنجا صورت سرخی باریک‌ساق، خوچیده چشم، بزرگ‌شکم، میانه‌بالا ... گفت: این را شناسید؟ (ص ۵۵)

**خوخه** xuxe سوراخ؛ حفره: رسول ... پیش ابوبکر آمد و از خوخه‌ای یعنی سوراخی که بر پشت خانه ابوبکر بود بیرون رفتند (ص ۳۱۴)

**خوش رو** xošrow چهارپایی که خوب راه می‌رود یا حرکت می‌کند: اگر رأی اقتضا کند شما را بر اسبان فربه و استران خوش‌رو برنشانیم (ص ۵۲).

۴. در قانون ادب (تفلیسی، ص ۸۳۱ و ۵۸۹) در ترجمه الأرمش آمده است. در لغت‌نامه نیز تنها به صورت مصدری (خوچیدن: چیزی را بد دیدن به واسطه ضعف چشم) ضبط شده و شاهد ندارد.  
 ۵. ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۱۵۲).  
 ۶. در پیکره شاهده‌ی یافت نشد و در لغت‌نامه نیز شاهد ندارد.

**خراب‌حال** xarābhāl مضطرب و ناراحت، آشفته‌احوال: سوگند یاد می‌کنم به دارنده درویش خراب‌حال، به باران ریزان که ... فرود آید از آسمان کلام پرمعنی (ص ۷۳).

**خرایش** xarāšeš صدا یا آوازی که ناصاف است و خش دارد: در لبانش درازی و در آوازش ... خراشش و در گردنش بلندی (ص ۳۲۲).

**خرمانبان**<sup>۱</sup> = خرمان: یک خرما بیچه خطا نکرد، الا که بباید. خرمانبان را تسلیم کردم و مال باقی ماند (ص ۳۶۹).

**خفتن جا**<sup>۲</sup> xoftanjâ جای خوابیدن و استراحت: مسجد آن روز میرک، یعنی خفتن جای اشتزان بود ملک دو یتیم... که در تربیت معاذین عفرای می‌بودند (ص ۳۵۸).

**خفتن گاه**<sup>۳</sup> xoftangāh هنگام شب؛ زمان خفتن: مطلب برنشست و براند خفتن گاهی به مدینه درآمد (ص ۱۳۵). نیز ← ص ۳۹۵.

**خمل** xaml پُرز، کرک: بعد از آن از زیر بال خود دژتوکی، یعنی بساطی را با خمل بیرون آورد که به در و یا قوت بافته بودند (ص ۲۶۲).

**خنق** xaneq

۱. شاهده‌ی برای «خرمانبان» در پیکره یافت نشد. برای خرمان (= خرما) ← الدرر فی الترجمان (متحد مروزی، ص ۴۹) و فرهنگ‌نامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۱۶۱). برای بان (= بئن) نیز ← مهذب‌الاسماء (زنجی سجزی، ج ۱، ص ۲۴۸). برای خرمانبان ← تفسیر کشف‌الاسرار (میسدی، ج ۳، ص ۵۰۳) و فرهنگ‌نامه قرآنی (ج ۴، ص ۱۴۹۱).  
 ۲. در دیوان صفای اصفهانی (صفای اصفهانی، ص ۱۳۶)؛ و فرهنگ‌نامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۳۷۸) نیز به کار رفته است.  
 ۳. در این معنی در پیکره شاهد ندارد؛ شاهدهایی در معنی «جای خوابیدن و استراحت» در متون وجود دارد.

- خیو** xayu آب دهان؛ خَدو: من آن را فهم نمی‌کردم و از بهر عودۀ و دفع آفات سه بار خیو بر روی او زد (ص ۱۱۵).
- دانانیدن**<sup>۱</sup> dānānidan<sup>۱</sup> مطلبی را به کسی اطلاع دادن؛ فهماندن: بعد از ثنای خدای قوم را گفتی که بدانید و بدانانید که شب تاریک و روز روشن است (ص ۶۷).
- دانایانیدن**<sup>۲</sup> dānāyānidan<sup>۲</sup> آگاه کردن: نزدیک شدم تا از عرش قطره‌ای در زبان می‌چکانیدند که علم اولیان و آخرین مرا بدانایانیدند (ص ۲۹۳).
- درنوک**<sup>۳</sup> dornuk<sup>۳</sup> جامه یا فرش پرزدار: گفت: ... برخوان ای محمد. گفتم: چه برخوانم که نخوانده‌ام هرگز؟ جبرئیل درنوکی از درنوکه‌های بهشت ... بیرون آورد. ... دیگربار درنوکی در میان وی نهاد (ص ۲۳۰). نیز ← ص ۲۶۲.
- دروغ یاف** doruqbāf کسی که سخنان دروغ سر هم می‌کند: یا رسول‌الله، قومی دروغ‌بافند و چون بشنوند که من مسلمان شده‌ام، دروغی بر من بندند (ص ۳۶۴).
- دست** dast
- **دست بخشیدن** (مجاز) چیره و مسلط کردن: حق تعالی تو را به‌راستی به خلق فرستاده که مرا بر قصاص این قضیه دست بخش (ص ۳۹۶).
۱. نیز ← منتخب‌التواریخ (بداونی، ج ۲، ص ۱۷۹)؛ در لغت‌نامه نیز شاهی از اسرارالتوحید، ج بهمینار، ص ۳۲۴، نقل شده‌است.  
۲. در پیکره شاهی یافت نشد.  
۳. daranwak و darenawk؛ darnawk و daranwak تلفظ‌های دیگر این کلمه است که در متن چاپی آمده‌است. نیز ← نزهةالکرام (رازی، ج ۲، ص ۴۶۴).
- دست‌نیزه**<sup>۴</sup> dastneyze<sup>۴</sup> نوعی سلاح: پیش اسعد بن زرارۀ رَو و ... او را بران و دفع کن. اَسید می‌آمد و دست‌نیزه‌ای با وی تا به ایشان رسید (ص ۲۹۸). نیز نک: ص ۲۹۹.
- دوسیدن** dusidan چسبیدن: شیر گرد شده بود در پستان من، ... در حالتی که شکم‌ها به پشت دوسیده و رنگ روی‌ها بگشته (ص ۱۵۲). نیز ← ص ۲۶۶.
- دوشا** dušā شیرده: او را گوسفندی دوشا بود (ص ۳۵۲).
- ذراعین** zera'ayn دو آرنج: استخوان ذراعین دراز ... فراخ کف دست ... کشیده استخوان‌های اندامش که در آن مغز بودی (ص ۳۲۷).
- ربوه** rabwe تبه؛ پشته: به برکت او بر هر پشته‌ای و ربوه‌ای تهلیل و تکبیر حی کبیر گویند (ص ۶۴).
- رتب** rotab [جمع رتبه] مرتبه‌ها، رتبه‌ها: تقریر و تحریر عجایب غرایب شئون آن صاحب دولت ... افضل اعمال قرب و اکمل احوال ارباب رتب تواند بود (ص ۲۸).
- رحم‌برنده** rahemborande (کسی) که قطع محبت و رابطه خویشاوندی می‌کند: ابوجهل دعا کرد که خدایا از ما دو آن کس که رحم‌برنده‌تر است و فعل منکر بیشتر می‌کند او را هلاک گردان (ص ۳۹۸).
- رسیدگان** rasidegān مهمانان سرزده: اهل مکۀ همسایگان من‌اند و زیارت‌کنندگانِ مگه رسیدگان و مهمانان من‌اند (ص ۶۶).
۴. در پیکره شاهی یافت نشد.

**ستاغ** setâq (درمورد چهارپایان) نازا و بی‌شیر: گوسفندان ستاغ و از چراگاه دور بودند و گوسفندی شیردار در خانه نه (ص ۳۲۲). نیز ← ص ۳۲۴

**ستبردل** setabr del<sup>۳</sup> سنگ‌دل، بی‌رحم: دایم تازه‌روی و خوش خلق ... بودی، نه درشتخوی، نه ستبردل (ص ۳۳۱).

**سخت‌دست** saxtdast<sup>۴</sup> پرزور و نیرومند؛ قوی پنجه: عمر مردی سخت‌دست‌تر بود، سعید را بر زمین زد و بر سینه‌اش نشست (ص ۲۵۷).

**سرخ‌بام** sorxbâm سرخ‌رنگ؛ سرخ‌فام: خری بود نام او یعفور، یعنی سپیدی سرخ‌بام (ص ۳۵۳).

**سفره** safare [جمع سافر] نویسنده‌ها: گوش من این سخن از ملایکه که خداوندان اجنحه‌اند، و سفره و نویسندگان اعمال‌اند، شنیده (ص ۷۴).

**سمره** samore<sup>۵</sup> درختی خاردار؛ ام غیلان: دو اشتر را جهت راه چهار ماه بازداشته، علف برگ سمره می‌داده (ص ۳۱۲).

#### سنگ‌اندازی sangandâzi

■ **به سنگ‌اندازی کردن** پرتاب کردن: به اتفاق در پس گوسفند می‌رفتند و در راه با یکدیگر بعره به سنگ‌اندازی می‌کردیم (ص ۱۵۸).

**سیاط** siyât [جمع سَوط] تازیانه‌ها: آن تابوت را نگرید و عصاها و سیاط انبیا را بینید (ص ۹۰).

**شبه** šabah (درمورد ظرف) برنجین: او را مخضبی از شبه بود (ص ۳۵۲).

**رکبان** rokbân [جمع راکب] شترسواران: از اطراف زمین رُکبان و اکابر روی به او داشتندی و او را به تحیت ملوک اکرام کردند (ص ۹۷).

**روث** rows سرگین چهارپایان: رسول ... نهی فرمود از آنکه استنجا به عظم یا روث کنند (ص ۲۸۲).

**زایانیدن** zâyânidan<sup>۱</sup> سببی زاییدن؛ (مجاز) به وجود آوردن: هنگام آن است که مولود شود فرزندی که ... جد و عمش او را در کفالت گیرند و ما او را بسیاری زایانیده باشیم، یعنی جدات مادریش بسیاری از قیلۀ {ظاهرأ: قبیلة} ما بوده باشند (ص ۱۸۰).

**زراد** zarrâd سازنده زره: آن زره خطیمی، یعنی زرادان بنی خطیمة، ساخته بودند (ص ۳۷۸).

**سادن** sâden<sup>۲</sup> خادم؛ حاجب: کمینه چاکران علم و علما و سادنان سده فضل و فضلا (ص ۲۹).

**سار** sâr(r) نشاط‌آور: سؤال از این امر سار می‌کردی تا مسرتم زیادت شدی (ص ۱۸۰).

**سپارش** sepâreš سفارش کردن: حلیمه پیش رسول ... آمد و از قحط بلاد و هلاک چهارپایان شکایت کرد. رسول ... سپارش او به خدیجه کرد (ص ۱۷۲).

**سبط** sabt موی صاف و غیر مجعد: اندام رسول ... سپید بودی و به اندک سرخی زدی. ممزوج لون بودی دراز مژگان ... نه بُشک بودی و نه سبط تمام که هیچ تکسّر در آن نبود (ص ۳۳۲).

۳. نیز ← خوان‌الاحوان (ناصرخسرو، ص ۲۰) و تفسیر کشف‌الاسرار (مبیدی، ج ۲، ص ۳۲۱) و احیاء علوم‌الدین (خوارزمی، ج ۲، ص ۷۷۹) و فرهنگ‌نامه قرآنی (ج ۳، ص ۱۰۰۳ و ۱۰۷۴).

۴. در پیکره یافت نشد.

۵. در پیکره شاهدهی از قرن ۸ یافت نشد.

۱. نیز ← فرهنگ‌نامه قرآنی (ج ۴، ص ۱۶۱۶) و ص ۱۶۱۵ و کنز‌اللغات (ابن معروف گیلانی، ج ۱، ص ۳۲۹) و یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم (ص ۱۵۸) و سفرنامه حاجی پیرزاده (پیرزاده نائینی، ص ۲۷۲).

۲. نیز ← زین‌الخبار (گردیزی، ص ۲۵۱) و ترجمه و قصه‌های قرآن (سورآبادی، ج ۱، ص ۲۷۸).

- شعرانی** <sup>۱</sup> ša'rāni پُرمو، درازمو، پشمالو: مردی فراخ‌چشم بزرگ‌سَرین ... بی‌عظیم شعرانی و بی‌اندک موی دو گیسوی بافته داشت (ص ۵۳).
- شکافت** šekāft شکافتن: در قصه معراج حکایت شقّ بطن می‌کند و در آخر نقل می‌کند که فرمود: اثر شکافت در شکم خود بعد از آن نیافتم (ص ۱۷۰).
- شمله** šamle چادر؛ عبا: او در گورستان بقیع بود، به تشییع جنازه‌ای از اصحاب خود بیرون آمده، دو شمله بر آن جنازه انداخت (ص ۳۶۸).
- شناسا** šenāsâ شناسا کردن شناساندن: او را بشناس و به اولاد خود شناسا کن (ص ۸۹).
- شناو** šenâw شناو کردن شنا کردن: این جایگه قبر پدر من است. و شناو کردن در چاه بنی عدی آموختم (ص ۱۷۳).
- شوخط** <sup>۲</sup> šowxat, šowxat نوعی درخت: او را تازیانه‌ای بود از چوب شوخط از درخت کوهی، نام آن ممشوق (ص ۳۵۳).
- صلوات** salawât [جمع صلاة و صلوة] کنیسه‌ها: او را الهام دهم تا در مساجد و صلوات و در آمدوشد و ظعن و اقامت ... تحمید ورد خود سازند (ص ۷۰).
- عتنه** atah بی‌عقلی، جنون و دیوانگی: چون من سخن کاهن شنیدم، ... گفتم: عته و جنون تو از آن پسر زیادت است (ص ۱۵۹).
- عریش** ariš سایه‌بانی از چوب و شاخه درخت که برای محافظت از گرما و آفتاب می‌سازند: یا رسول‌الله ما عریشی از چوب خرما بهر تو بسازیم و تو در آنجا بنشین (ص ۳۹۲). نیز ← ص ۳۹۷.
- علمان** <sup>۳</sup> olamân [= علمان] علما: ضخم البراشن، بزرگ چنگال، یعنی دست. و نقل بعضی از علمان آن است که صواب «ضخم‌الکرادیس» است (ص ۳۳۴).
۱. نیز ← کشف‌المحجوب (هجویری، ص ۱۰۰) و ترجمه و قصه‌های قرآن (سورآبادی، ج ۲، ص ۱۳۳۷).
۲. نیز ← نزهة‌الکرام (رازی، ج ۱، ص ۳۲۳) و جامع‌التواریخ (همدانی، ص ۳۴).
۳. نیز ← ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (ص ۱۵۲ و ۱۶۱).

■ **طلب‌داشت کردن** خواستن: یا نبی‌الله، بس که طلب‌داشت از حق کردی و مناشدت نمودی البتّه آنچه با تو وعده فرمود به انجام رسانید (ص ۴۰۱).

**طلبکار** talabkār جویا؛ جست‌وجوگر: در بازار عکاظ طلبکار او شدند و نیافتند (ص ۱۶۳).

**طلح** talh ← سمره: رسول را ... در زیر درخت طلحی ایستاده یافتند و برگ آن باز می‌کرد (ص ۱۶۲).

**طوفه** towfe طواف: رسول ... به رسم طواف به ایشان برگذشت ... تا طوفه دوم (ص ۲۴۶).

**ظعاین** za'āyen [جمع ظعینه] هودج‌ها، کجاوه‌ها: اتفاق کردند که ظعاین، یعنی حرم‌ها، را در هودج با خود به جنگ برند تا ایشان را ... تذکار کشتگان بدر می‌نمایند (ص ۴۱۹).

**ظعن** za'n کوچ کردن؛ رفتن: او را الهام دهم تا در مساجد و صلوات و در آمدوشد و ظعن و اقامت ... تحمید ورد خود سازند (ص ۷۰).

**عتنه** atah بی‌عقلی، جنون و دیوانگی: چون من سخن کاهن شنیدم، ... گفتم: عته و جنون تو از آن پسر زیادت است (ص ۱۵۹).

**عریش** ariš سایه‌بانی از چوب و شاخه درخت که برای محافظت از گرما و آفتاب می‌سازند: یا رسول‌الله ما عریشی از چوب خرما بهر تو بسازیم و تو در آنجا بنشین (ص ۳۹۲). نیز ← ص ۳۹۷.

**علمان** <sup>۳</sup> olamân [= علمان] علما: ضخم البراشن، بزرگ چنگال، یعنی دست. و نقل بعضی از علمان آن است که صواب «ضخم‌الکرادیس» است (ص ۳۳۴).

۳. نیز ← ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (ص ۱۵۲ و ۱۶۱).

**فرحان** farhân شادان: بنده‌ای است مرا که ذات من، که خدایم بدو فرحان و خرّم باشد، انزال وحی خود بدو کنم (ص ۶۴).

**فرض** farz

■ **فرض پسین** نماز عصر: بعد از آنکه فرض پسین گزارده بود به خانه درآمد (ص ۴۲۰).

**فروث** forus [جمع فرث] سرگین چهارپایان: به هر وقت بیامدندی و ارواث و فروث در راه من بینداختندی (ص ۲۴۲).

**فواجر** fawâjer [جمع فاجر] تبهکاران: محمد را به خوب تر فالی بازگردان. و دور گردان از راه او حشرات و فواجر زمین (ص ۱۵۱).

**قایف** qâyef کسی که اثر پای شناسد؛ پی‌شناس: قریش یکی از قایفان بنی مدلّج را به پی طلبیدن فرستاده بودند (ص ۳۱۵).

**قدر** qazar پلیدی: روایتی از آمنه آن است که او را نظیف و پاکیزه وضع کردم بی قدری، چنانچه بزغاله را وضع باشد (ص ۱۱۹).

**قرایین** qarâbin [جمع قربان] قربانی‌ها: هرگه که ایشان را واقعه‌ای صعّب افتادی، ... قربان کردند و روی‌های بتان به خون آن قرایین بیالودندی (ص ۹۹). نیز ← ص ۱۸۶.

**ققعه** qa'qa'e صدایی که از به هم خوردن دندان‌ها به یکدیگر ایجاد می‌شود: پیر بیرون آمد

**عنفقه** anfaqe موی زیر لب: در سر رسول ... هیچ شیب نبود، آلا چند موی بر مفرق سرش. ... در عنفقه او نیز چند موی سپید بود (ص ۳۳۷).

**عوالی** awâli [جمع عالیه] بلندمرتبه: اصحاب عوالی مدینه پیش آمدند سه کس را از بنی اسلم به دیدبانی از پیش بفرستاد (ص ۴۳۷).

**عوذه** owze محافظت: در گوش او سخن بسیار بگفت که من آن را فهم نمی‌کردم و ازبهر عوذه و دفع آفات سه بار خیسو بر روی او زد (ص ۱۱۵).

**غلس** qalas تاریکی آخر شب: شب گوسفندان را می‌آورد و می‌دوشیدند و ... تا وقت غلس آن را می‌راند و بازمی‌گردانید (ص ۳۱۳).

**غلیظ** qaliz (درمورد اعضای بدن، مانند دست و پا) فربه و پُرگوشت: بر سینه‌اش موی‌های خرد بودی، غلیظ دست‌وپای، یعنی تمام گوشت بودی (ص ۳۳۲).

**غمس** qams

■ **غمس کردن** فروربردن در آب: چون بی‌آورد آن را به آب تسنیم ... بسرشتند و به همه جوی‌های بهشت غمس کردند (ص ۴۵).

**فحش‌گوینده** fohšguyande فحاش: نه درشت‌خوی بود و نه ستردل، و نه فریادکننده در بازارها و نه بیهوده و فحش‌گوینده (ص ۶۹).

**فراخ‌رو** farâxrow به‌شتاب‌رونده: اسبی سیاه خنگ داشت نام آن اسب سگب، از بس که فراخ‌رو بود (ص ۳۵۳).

۳. در پیکره شاهدهی یافت نشد.

۴. نیز ← جوامع‌الحکایات (عوفی، ج ۲، جزء ۲، قسمت ۱، ص ۳۴۳) و کشف‌الاسرار (میبدی، ج ۳، ص ۳۵) و مناقب اوحدالدین (ص ۴۵) و بلوهر و بیودسلف (نظام تبریزی، ص ۱۵۶).

۵. نیز ← تفسیر بصایر یمینی (معین‌الدین نیشابوری، ج ۱، ص ۱۲۸) و یواقیت‌العلوم (ص ۲۶۵) و پانزده باب جوامع‌الحکایات (عوفی، ج ۱، ص ۱۴) و روضات‌الجنان (ابن کربلائی، ج ۲، ص ۴۵۹).

۱. نیز ← نزهة‌الکرام (رازی، ج ۲، ص ۴۱۹) و

مجمل‌التواریخ و القصص (ص ۲۶۱).

۲. در پیکره شاهدهی یافت نشد.

برف با قدی چون نخل باسق ندا می‌داد (ص ۱۵۲).

**کواهن**<sup>۳</sup> kawāhen [جمع کاهن] غیب‌گویان: از کهنه درمان درد خود می‌جست، ... هیچ‌کدام جواب سؤالی و حل اشکال او نکردند. ... مادر مرثد کهنه‌ای دانستی. ... از همه کواهن نیز استخبار کرد، جواب ندادند (ص ۷۵).

**کوفیه** kufiyye دستار چهارگوشه که مردان عرب بر سر خود نهند؛ چپیه: رسول ... کلاه در زیر عمامه پوشیدی و عمامه بی کلاه و کلاه‌های یمانی پوشیدی خود کوفیه دوگوشه در قتال [ظاهراً: عقاب] پوشیدی (ص ۳۵۰)

**کهنه**<sup>۴</sup> kehāne پیش‌گویی؛ غیب‌گویی: از کهنه درمان درد خود می‌جست، ... هیچ‌کدام جواب سؤالی و حل اشکال او نکردند. ... مادر مرثد کهنه‌ای دانستی. ... از همه کواهن نیز استخبار کرد، جواب ندادند (ص ۷۵)

**کهنه** kahane ← کواهن: از کهنه درمان درد خود می‌جست، ... هیچ‌کدام جواب سؤالی و حل اشکال او نکردند. ... مادر مرثد کهنه‌ای دانستی. ... از همه کواهن نیز استخبار کرد، جواب ندادند (ص ۷۵)

**کهول** kohul [جمع کهل] میانسالان: ای ابوجابر، تو از سادات مایی و از جمله کهول قومی (ص ۳۰۴)

**کینه‌دار** kinedâr کینه‌توز، انتقام‌جو: فرمود که کفار بر رسول ... کینه‌دار شدند و به منازعت او مجازات نمودند (ص ۲۴۲)

۳. نیز ← مجموعه آثار شیخ اشراق (سهروردی، ص ۴۵۲).

۴. در بیکره شاهدهی یافت نشد.

ترسان ترسان و لرزان، زانوش در لرزه افتاده و دنداننش در قعقه (ص ۱۶۱).

**کابراعن کابر**<sup>۱</sup> kāberan'ankāber بزرگ از بزرگ: ما اهل حرب و اهل صلاحیم و آن معنی کابراعن کابر به میراث یافته‌ایم (ص ۳۰۲).  
**کاج** kâj کاش: ای کاج بدیدمی که وحی چگونه بر رسول ... نازل می‌گردد (ص ۲۳۴).

**کالیده**<sup>۲</sup> kâlîde (درمورد موی) ژولیده و آشفته: کودکان ابوطالب صباح با چشم پر رمد و موی کالیده برخاستندی (ص ۱۸۴).

#### کرة karrat

■ **کرة کردن** حمله کردن؟: مبدا دشمنان کرة و بازگشتی کنند (ص ۳۹۸).

**کعک** ka'k نان روغنی؛ کاک: راهب ایشان را توشه کعک و زیت نهاد (ص ۲۱۵).

**کلائت** kelâ't حفاظت و نگاهبانی: حمل یتیم بماند در کلائت و رعایت حق تعالی می‌زیست تا به بلوغ رسید (ص ۹۵).

**کالالت** kalâlat خستگی، ماندگی: درازگوش در غایت کالالت می‌رفت که ناگاه مردی به سپیدی

۱. نیز ← العراضة فی الحکایة السلجوقیة (حسینی یزدی، ص ۱۵۳ و ص ۴۲) و صفوة الصفا (ابن بزاز اردبیلی، ص ۶۹۴) و تاریخ قاجار (خورموجی دشتستانی، ص ۴۸).

۲. در صفحه ۶۶ و ۶۷ به صورت «کالیده‌موی» به کار رفته است. برای شاهدهای دیگری نیز ← تاریخ جهانگشا (جوینی، ج ۱، ص ۱۳۴) و تفسیر ابوالفتوح (رازی، ج ۱، ص ۱۲، ج ۳۱۶ و ج ۱۶، ص ۳۵۲) و احیاء علوم‌الدین (خوارزمی، ج ۱، ص ۵۷۷، ۵۷۴ و ۳۰۷؛ ج ۴، ص ۹۵۲) و تاج‌المصادر (مقرئ بیهقی، ج ۲، ص ۵۵۵) و الاسمی فی الاسماء (میلانی، ج ۱، ص ۱۳۶) و مصابیح‌القلوب (شیعی سبزواری، ص ۱۲۵) و المصادر (زوزنی، ص ۸۷۸).

■ **مترعرع شدن** رشد کردن: چون نوح مترعرع شد و به حد بلوغ رسید، گفت: ای پسر، این نور که در روی تو است، نور مصطفی ... بود (ص ۸۸).

■ **متشهد** motašahhed کسی که تشهد (شهادتین) می‌گوید: شما را به قیام نماز ثواب همه قایمان ... و به تشهد ثواب همه متشهدان بود (ص ۲۹۴). نیز ← ص ۱۱۹.

■ **متضمخ** motazammex

■ **متضمخ شدن** خوشبو شدن: ملک به عبیر و عنبر بر قاعده ملوک متضمخ شده (ص ۱۷۸).  
 ■ **متفحش** motafahhes متظاهر به دشنام دادن: رسول ... نه فاحش بودی و نه متفحش، یعنی نه فحش گفתי و نه فحاشی از خود نمودی (ص ۳۳۹).

■ **متنفس** motanaffes جاندار: شبی از شب‌ها که آن خانه را خالی یافت و هیچ متنفس گرد آن نمی‌گردید ... (ص ۱۲۴).

■ **متهییع** motahayye آماده و مهیا: این خبر او را از من و مرا از او مشغول گردانید. مردم به تعجیل متهییی رفتن شدند (ص ۳۸۸).

■ **محجوج** mahjuj مقصود: ما را خانه‌ای که محجوج و متوجه همه خلق است و حرمی ایمن کرامت فرمود (ص ۲۰۲).

■ **مخبث** moxbes ← خبیث: چهار کس را از صناید قریب در چاهی ... انداختند، چاهی خبیث مخبث (ص ۴۰۸).

■ **گران‌باره** gerānbāre اندوهگین و ناراحت: ما اهل حرم‌الله و خادمان خانه اویم به‌واسطه خبری مفرح به تو متوجه گشته‌ایم تا اندوهی که ما را گران‌باره کرده از ما کشف کنی (ص ۱۷۹).

■ **گرگین** gargin مبتلا به بیماری گر: چند گوسفند که ما را بود گرگین و مهزول بودند (ص ۱۵۷).  
 ■ **لحیف** lehif لحاف: جهاز فاطمه در این روایت دو لحیف از کتان سبز ... بود (ص ۳۷۹).

■ **لهنه** lohne غذای مختصری که قبل از غذای اصلی می‌خوردند یا غذایی که کفاف گرسنگی نمی‌کند: شب گوسفندان را می‌آورد و می‌دوشیدند و بدان شیر تازه و پاره‌ای لهنه که داشتی بیامیختی و به سر می‌بردند (ص ۳۱۳).

■ **ماهناک** māhnāk (درمورد شب) مهتابی: در شبی ماهناک می‌راندم که خواب بر من غالب شد (ص ۷۲).

■ **مبرد** mobarrad سرد و خنک: سوگند یاد کرد که هیچ طعام لذیذ نخورد و هیچ شربت مبرد نیشامد (ص ۹۲).

■ **مثنی** motasannā (شخص) بلندقد و بازیگ: صفتش با اعرابی می‌گفت: نه طویل مثنی بودی یعنی نه درازی دراز و نه کوتاهی کوتاه (ص ۳۳۳).

■ **متجهز** motajahhez

■ **متجهز شدن** آماده شدن: او نیز متجهز شد و با مردمان خروج کرد (ص ۳۸۸). نیز ← ص ۱۲۴.

■ **مترعرع** motara're

۲. در پیکره شاهی یافت نشد.  
 ۳. در پیکره شاهی یافت نشد.  
 ۴. نیز ← احیاء علوم‌الدین (خوارزمی، ج ۳، ص ۲۵۵).  
 ۵. در پیکره شاهی یافت نشد.

۱. نیز ← دستورالخوان (دهار، ج ۱، ص ۶۰۳) و مهذب‌الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۶۷ و ص ۳۳۲) و الاسمی فی‌الاسماء (میدانی، ج ۱، ص ۴۶۷).

**مخذیل** maxzil در برابر «فَخَذَلَ النَّاسَ عَنهُ = مردم

را به ترک او واداشت» آمده‌است: مترصد مبعث رسول ... می‌بود. چون مبعوث گشت، بر او حسد نمود و ایمان نیاورد؛ و مردم را از او مخذیل و منع کردی (ص ۷۴).

**مدامع** madâme [جمع مدمع] مجراهای اشک: به گریه اشک‌ها از مدامع ریخته ... به حقیقت زیارت من کرده (ص ۶۶).

**مراهنه** morâhene گرو گذاشتن: جماعت از او سؤال کردند ... هیچ دانی که در عهد رسول ... عقد مراهنه بستندی؟ (ص ۳۵۴).

**مسجدالقبلتین** masjidolqeblatayn مسجدی که در آن قبله مسلمانان در حین نماز ظهر از بیت‌المقدس به کعبه تغییر یافت: رسول ... در مسجدالقبلتین دو رکعت نماز پیشین به طرف بیت‌المقدس گزارده بود که امر به استقبال کعبه رسید. رسول ... بدان جهت نماز تمام کردند (ص ۳۸۴).

**مسنه** mosenne زن سالخورده و کهنسال: امّ معبد زنی مسنّه عاقله بود (ص ۳۲۱).

**مصطلی** mostali کسی که خود را به آتش گرم می‌کند: آتشی چند دیدم به یکدیگر نزدیک و در حوالی آن جمعی مصطلی که هیچ نسبت به آدمیان نداشتند (ص ۷۲).

**مضاجع** mazâje [جمع مضجع] خوابگاه‌ها: به شب چون رهبان از مضاجع عزلت جویند (ص ۷۰).

**ملآن** mel'ân آکنده: جبرئیل ... آمد و دل مرا بشکافت و آب زمزم آورد با طشتی از زر که از انوار و حکمت و ایمان ملآن بود (ص ۲۹۴).

**مناشدت** monâšedat

■ **مناشدت نمودن** کسی را به خدا سوگند دادن: یا نبی‌الله بس که طلب‌داشت از حق کردی و مناشدت نمودی، البته آنچه با تو وعده فرمود به انجام رسانید (ص ۴۰۱).

**مناصره** monâsere یکدیگر را یاری کردن: قریش را دعوت کردند به سوگند خوردن بر مناصره و انتصاف مظلوم از ظالم (ص ۱۹۳).

**مناضله** monâzele تیراندازی: در مدینه جمعی کودکان با یکدیگر در مناضله بودند (ص ۱۳۵).

**مناطحت** monâtehat

■ **مناطحت کردن** به یکدیگر شاخ زدن: کبش‌های آن گوسفندان با یکدیگر مناطحت کردند (ص ۶۹).

**منامات** manâmât [جمع منام] خواب‌ها: منامات انبیا حق و وحی باشد (ص ۲۸۸). نیز ← ص ۲۳۳.

**مناوبه** monâwebe پشت سرهم و به نوبت: او را با دوازده کس از مهاجر بفرستاد. هر دو کس به مناوبه بر اشتیری می‌نشستند تا به بطن نخله رسیدند (ص ۳۸۳).

**منجبر** monjaber

■ **منجبر گردانیدن** جبران کردن، اصلاح کردن: مریض ایشان را مُداوا کردم، کسر ایشان را منجبر گردانیدم، فربه ایشان را محافظت کردم (ص ۶۹).

**منغمس** monqames غوطه‌ور و فرورفته در چیزی: جبّه‌ای صوف سپید پیش ایشان بود. به خون یحیی پیغمبر ... منغمس کرده بودند (ص ۱۰۳). نیز نک: ۱۵۹.

۱. نیز ← دره نادره (استرآبادی<sup>۱</sup>، ص ۶۶۸).

۲. در بیکره شاهدهی یافت نشد.



- مواصم** mawâsem [جمع موسم] هنگام‌ها، زمان‌ها: در مجتمع عکاظ و مجنّه و در سایر مواصم ندا می‌کرد که: که مرا جای دهد؟ (ص ۲۸۰)
- موطی** <sup>۱</sup> mowti<sup>۱</sup> جای قدم: پشت زمین را به موطی مبارک مزین گردانید (ص ۵۰).
- مهرکننده** mohrkonande ختم‌کننده؛ خاتم: میان هر دو شانه‌اش مهر نبوت بودی و او مهرکننده پیغمبران بود (ص ۳۳۳).
- مهزول** mahzul لاغر، نحیف: چند گوسفند که ما را بود گرگین و مهزول بودند (ص ۱۵۷).
- میزاب** mizâb ناودان: من در حطیم بودم، یعنی آن دیوار کوتاه که در طرف رکن میزاب کشیده‌اند و آن را حطیم خوانند (ص ۲۸۹).
- ناصر** nâzer شاد و مسرور: او را از آن نَضْر خواندند که دائماً ناصر و تازه‌روی بودی (ص ۹۶).
- ناقص** nâqes
- **ناقص شدن** (درمورد رود، دریا و مانند آن‌ها) خشک و کم‌آب شدن: دریاچه سناوه ناقص شد و به روایتی آنکه به زمین فروشد (ص ۱۲۸).
- نانویسنده** nânewisande بی‌سواد؛ امّی: مشرکان صحابه را گفتند: شما اهل کتابید و رومیان اهل کتاب و ما امّیان و نانویسندگانیم (ص ۲۶۵). نیز ← ص ۶۹ و ص ۷۴ و ص ۱۴۰.
- نبع** <sup>۲</sup> nab<sup>۲</sup> نوعی درخت که از چوب آن کمان می‌ساختند: کمانی داشت از چوب نَبْع آن را سداد گفتندی (ص ۳۵۳).
۱. نیز ← جهان‌گشای نادری (استرآبادی<sup>۱</sup>، ص ۲۱۱) و جوامع‌الحکایات (عوفی<sup>۱</sup>، جزء ۱، قسمت ۲، ص ۱۵۷).
۲. نیز ← مخزن‌الادویه (عقیلی خراسانی، ص ۵۵۵) و تاج‌الاسامی (ص ۶۰۴).
- نتو** notow(w) برآمدگی: تمام لحن آگنده اندام ... یکسان شکم و سینه، یعنی نتو شکمش از سینه نگذشته بودی (ص ۳۲۷).
- نزو** nazr کم، اندک: گفت: این قربان به‌غایت نزر و اندک است، او را نزار نام نهادند (ص ۹۵).
- نسمه** nasme نفس، دم: نور نسمه محمّدی ... در پیشانی او چون آفتاب تابان روشنی می‌داد (ص ۸۲).
- نسوی** <sup>۳</sup> nasuy صاف و نرم: پشت پایش راست و نسوی. چنانچه آب بر آن بازنه‌ایستادی (ص ۳۲۸).
- نعی** na'y
- **نعی کردن** خبر مرگ کسی را دادن: چون به عبدالمطلب رسید و نعوی عبدالله کرد، عبدالمطلب از غایت اندوه مضطرب بماند. اخوه و اخوات از خبر آن وفات باخبر گشتند (ص ۱۳۹).
- نقره‌بین** <sup>۴</sup> noqreyin نقره‌گین: نقره‌ای: در دست یکی ابریقی نقره‌بین، آبی در آن ابریق که رایحه مشک از آن فایح بود (ص ۱۱۴).
- نوسال** <sup>۵</sup> nowsâl کم‌سن‌وسال: ناگاه دو جوان نوسال دیدم از انصار (ص ۴۰۵).
۳. نیز ← ترجمه و قصه‌های قرآن (سورآبادی<sup>۲</sup>، ج ۱، ص ۲۶) و قانون ادب (تقلیسی، ج ۱، ص ۳۹۳) و مهذب‌الاسماء (زنجی سجزی، ج ۱، ص ۱۴۰) به‌صورت نسو(ء)؛ نیز ← تفسیر طبری (ج ۳، ص ۵۸۱)؛ دیوان ناصر خسرو (ناصرخسرو<sup>۱</sup>، ج ۱، ص ۳۲) و فرهنگنامه قرآنی (ج ۳، ص ۹۳۳) به‌صورت نسود.
۴. در پیکره شاهی یافت نشد.
۵. در پیکره شاهد کهن یافت نشد، ولی در متن‌های معاصر به‌کار رفته‌است.

**نیک‌کاری** <sup>۱</sup> nikkâri نیکوکاری: آن‌کس که در پی من **هجرت‌خانه** <sup>۲</sup> hejratxâne محل و مکانی که به آنجا است عظیم غیور است و نیک‌کاری شأن من است هجرت می‌کنند: ای ملک: این شهر که تو قصد آن داری هجرت‌خانه پیغامبری خواهد بود از اولاد (ص ۷۷).

**وسق** wasq, wesq واحد اندازه‌گیری وزن، برابر با اسمعیل (ص ۶۵).  
وزن بار یک شتر؛ شصت صاع: می‌خواهم که ما را **هشده** <sup>۳</sup> hašdah گونه دیگر هجده: سیوم آنکه هشده قرض بدهی، و در بعضی روایات که **وسقی** یا دو شب از رمضان گذشته بود (ص ۲۲۶).  
وسقی ما را قرض دهی (ص ۴۱۶).  
**هشم** hašm

**وضع** waz' زایمان؛ وضع حمل: روایتی از آمنه آن **هشم کردن شکستن** و خرد کردن نان خشک: است که او را نظیف و پاکیزه وضع کردم بی نامش عمرو بود و هاشم از آن جهت گفتند که قذری، چنانچه بزغاله را وضع باشد (ص ۱۱۹). **هشم ثرید ازبهر قوم کرد** (ص ۹۷). نیز ← ص **وضع کردن زایمان کردن؛ وضع حمل کردن:** ۱۳۶.

روایتی از آمنه آن است که او را نظیف و پاکیزه **هوادج** <sup>۴</sup> hawâdej [جمع هودج] هودج‌ها، کجاوه‌ها: وضع کردم بی قذری، چنانچه بزغاله را وضع اتفاق کردند که طعاین یعنی حرم‌ها را در هوادج باشد (ص ۱۱۹). با خود به جنگ برند (ص ۴۱۹).

**وغد** waqd نوعی درخت: برو تا به پای درخت **یک‌دست** yekdast (مجاز) همگی، با هم؛ با وغد در فلان وادی و در پای آن به خواب رو یکدیگر: سوگند خوردند ... که چون محمد را بینیم یک‌دست همه در او جهیم و ... او را به قتل (ص ۹۳).  
آوریم (ص ۲۴۷).

## منابع

- ابن بزّاز اردبیلی، درویش توکلی بن اسمعیل بزّاز (۱۳۷۳)، صفوة الصفا، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، بی‌جا، هیئت اردبیل‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی و صندوق قرض‌الحسنه مهدیه اردبیل.  
ابن کربلایی، حافظ حسین ابن کربلایی تبریزی (۱۳۴۴)، روضات الجنان و جنات الجنان، ۲ جلد، به کوشش جعفر سلطان‌القزایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.  
ابن معروف گیلانی، محمد بن عبدالخالق (۱۳۹۲ هجری قمری)، فرهنگ کنز اللغات، عربی به فارسی (۲ جلد)، به کوشش رضا علوی، تهران، مرتضوی.

۱. نیز ← بختیارنامه (ص ۷۷).
۲. در پیکره شاهی یافت نشد.
۳. در صفحه ۲۸۷ و ۳۸۴ به صورت هشدهم به کار رفته است.
۴. نیز ← منشآت خاقانی (خاقانی شروانی، ص ۲۰۴) و دیوان خواجو (خواجوی کرمانی، ص ۷) و روضة‌الشهداء (واعظ کاشفی، ص ۳۷۶) و عالم‌آرای نادری (مروی، ج ۱، ص ۲۹۹).

ادیب کرمنی، حسن‌بن محمدبن سعید (۱۳۸۵)، تکملة‌الاصناف فرهنگ عربی - فارسی (از قرن ششم هجری) (۲ جلد)، به کوشش علی رواقی با همکاری زلیخا عظیمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

استرآبادی<sup>۱</sup>، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱)، درة نادره، به کوشش جعفر شهیدی، تهران، انجمن آثار ملی.  
استرآبادی<sup>۲</sup>، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱)، جهانگشای نادری، به کوشش عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی.

اصفهانى، محمدمهدى بن محمدرضا (۱۳۴۰)، نصف جهان فی تعريف‌الاصفهان، به کوشش منوچهر ستوده، تهران و اصفهان، امیرکبیر و تأیید.

النهاية فی المجرّد الفقه و الفتاوى (۱۳۴۲ و ۱۳۴۳)، ناشناس (مترجم)، (با ترجمه فارسی آن)، دو جلد، نوشته ابی‌جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران.

انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.  
بختیارنامه، عجائب البخت (۱۳۴۷)، ناشناس، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، دانشگاه تهران.  
بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ (۳ جلد)، به کوشش احمد علی صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

پیرزاده نائینی، حاجی محمدعلی (۱۳۴۲ و ۱۳۴۳)، سفرنامه حاجی پیرزاده (۲ جلد)، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، تهران، دانشگاه تهران.

تاج‌الاسامی (تهذیب‌الاسماء) (۱۳۶۷)، به کوشش علی اوسط ابراهیمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.  
تاریخ شاهی (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، ناشناس، تاریخ شاهی قراختائیان، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم (۱۳۷۵)، ناشناس (مترجم)، ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم، نوشته ابونصر حسن بن علی قمی، به کوشش جلیل اخوان زنجانی، تهران، علمی و فرهنگی و میراث مکتوب.

ترجمه تفسیر طبری (۱۳۳۹-۱۳۴۳)، تصحیح حبیب یغمایی، هفت جلد، دانشگاه تهران، تهران.  
تفلیسی، ابوالفضل حبیب‌بن ابراهیم (۱۳۵۰ و ۱۳۵۱)، قانون ادب، سه جلد، به کوشش غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

جرجانی، اسمعیل (۱۳۸۴ و ۱۳۸۵)، الاغراض الطیبة و المباحث العلائیة، دو جلد، به کوشش حسن تاج‌بخش، تهران، دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم.

جرجانی، اسمعیل (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، ذخیره خوارزمشاهی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.  
جوینی، علاء‌الدین عظاملک بن بهاء‌الدین (۱۳۷۸)، تاریخ جهانگشای جوینی، به کوشش محمد قزوینی، سه جلد، تهران، نقش قلم و دنیاى کتاب.

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)، زبدة‌التواریخ، به کوشش کمال حاج سیدجوادی، چهار جلد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی یزدی، محمدبن محمدبن نظام (۱۳۸۸)، العراضة فی الحکایة السلجوقیة، به کوشش مریم میرشمسی، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۴۹)، منشآت خاقانی، به کوشش محمد روشن، تهران، دانشگاه تهران.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۴۱)، مهمان‌نامه بخارا، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خواجه‌ی کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی (۱۳۳۶)، دیوان اشعار خواجه‌ی کرمانی، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی محمودی.
- خوارزمی، مؤید‌الدین محمد (مترجم) (۱۳۸۶)، احیاء علوم‌الدین، نوشته امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، چهار جلد، تهران، علمی و فرهنگی.
- خورموجی دشتستانی، محمدجعفرخان حقایق‌نگار (۱۳۴۴)، تاریخ قاجار، حقایق‌الانخبار ناصری، به کوشش حسین خدیو جم، تهران.
- دهار، قاضی‌خان بدر محمد (۱۳۴۹ و ۱۳۵۰)، دستور الاخوان، به کوشش سعید نجفی اسداللهی، دو جلد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی بن محمدبن احمد خزاعی نیشابوری (۱۳۶۵ و ۱۳۷۶)، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ویراستار محمدحسن خزاعی، بیست جلد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، محمدبن حسین (۱۳۶۱ و ۱۳۶۲)، نزهة‌الکرام و بستان‌العوام، به کوشش محمد شیروانی، دو جلد، تهران، چاپخانه مهین.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۳۳)، راحة‌الصدور و آية‌السرور در تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال هندی پیشاوری به انضمام حواشی و فهرس و توضیحات لازم توسط مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر و کتابفروشی تأیید اصفهان.
- رواقی، علی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، تهران، هرمس.
- زنجی سجزی، محمودبن عمر، مهذب‌الاسماء فی مرتب‌الحروف و الاشیاء، نسخه خطی ۱۳۰ مشکو، دانشگاه تهران.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۷۴)، کتاب المصادر، دو جلد در یک مجلد، به کوشش تقی بینش، تهران، البرز.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین مشرف‌بن عبدالله (۱۳۶۹)، گلستان سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.

- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۵۳)، تفسیر سورآبادی، جلد اول [چاپ عکسی]، با مقدمه پرویز ناتل خانلری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸)، ترجمه و قصه‌های قرآن، به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، دو جلد، تهران، دانشگاه تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۴۸)، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به کوشش سید حسین نصر، با مقدمه و تجزیه و تحلیل فرانسوی هنری کرین، تهران، قسمت ایران‌شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش‌های علمی در ایران.
- شاملو، احمد (مترجم) (۱۳۸۲)، دن آرام، نوشته میخائیل شولوخوف، چهار جلد در دو دفتر، تهران، مازیار.
- صفای اصفهانی (۱۳۳۷)، دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، تهران، اقبال و شرکا.
- شیعی سبزواری، ابوسعید حسن‌بن حسین (۱۳۷۵)، مصابیح القلوب (شرح فارسی پنجاه‌وسه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم)، به کوشش محمد سپهری، تهران، بنیان و میراث مکتوب.
- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶)، کتاب دیار بکر، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران، طهوری.
- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی‌بن محمد (۱۳۴۹)، اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة، به کوشش جعفر شعار، تهران، دانشگاه تهران.
- عبدالله قطب، مکاتیب عبدالله قطب بن محیی، به کوشش محمدجعفر باقری، تهران، خانقاه احمدی تهران، بی‌تا.
- عقبلی خراسانی، محمدحسین علوی شیرازی (۱۹۷۶ میلادی)، مخزن الادویه، تهران، شرکت افست، چاپخانه بیست‌وپنج شهریور.
- عوفی<sup>۱</sup>، سدیدالدین محمد (۱۳۳۵)، جوامع الحکایات، پانزده باب اول، به کوشش محمد رمضان، تهران، کلاله خاور، چاپ عکسی.
- عوفی<sup>۲</sup>، سدیدالدین محمد (۱۳۵۹)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات (جزو اول از قسم دوم)، به کوشش امیربانو مصفا (کریمی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- عوفی<sup>۳</sup>، سدیدالدین محمد (۱۳۸۷)، متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات، (جزء دوم از قسم اول)، به کوشش امیربانو مصفا (کریمی)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷)، پنج جلد، با نظارت محمدجعفر یاحقی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- قزوینی، وحید، میرزا محمدطاهر (۱۳۸۳)، تاریخ جهان‌آرای عباسی، به کوشش سعید میرمحمدصادق، زیر نظر احسان اشراقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کازرونی، سعیدالدین محمدبن مسعود، تاریخ کازرونی (مولودالنبی)، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

- کازرونی، سعیدالدین محمدبن مسعود (۱۳۶۶)، نه‌ایة‌المسؤول فی روایة‌الرسول، به کوشش محمدجعفر یاحقی، علمی و فرهنگی، تهران.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۴۷)، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- متحمّد مروزی، شمس‌العارفین محمد بن منصور (۱۳۶۱)، الدرر فی الترجمان، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران، علمی و فرهنگی و مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی.
- مجمال التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، ناشناس، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور.
- مجد همگر شیرازی (۱۳۷۵)، دیوان مجد همگر، به کوشش احمد کرمی، تهران، ما.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۹)، عالم‌آرای نادری، سه جلد، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، علم.
- معین‌الدین نیشابوری، محمدبن محمود (۱۳۵۹)، تفسیر بصائر یمینی، جلد اول، به کوشش علی روائی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مقری بیهقی، ابوجعفر احمدبن علی‌بن محمد (۱۳۶۶ تا ۱۳۷۵)، تاج المصادر، دو جلد، به کوشش هادی عالم‌زاده، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ملطوی<sup>۱</sup>، محمدبن غازی (۱۳۸۳)، روضة‌العقول (تحریر دیگر مرزبان‌نامه)، به کوشش جلیل نظری، گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گچساران.
- ملطوی<sup>۲</sup>، محمدبن غازی (۱۳۵۱)، بریدالسعادة، به کوشش محمد شیروانی، تهران، دانشگاه تهران.
- مناقب اوحدالدین حامدبن ابی‌الفخر کرمانی (۱۳۴۷)، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مولوی بلخی<sup>۱</sup>، جلال‌الدین محمد (۲۵۳۶ [ش ۱۳۵۶])، کلیات شمس یا دیوان کبیر، ده جلد، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
- مولوی بلخی<sup>۲</sup>، جلال‌الدین محمد (۱۳۳۰)، کتاب فیہ مافیہ، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، دانشگاه تهران.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹)، کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ده جلد، به کوشش علی‌اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران.
- میدانی، ابوسعید سعیدبن احمد (۱۳۸۲)، الاسمی فی الاسماء، دو جلد، به کوشش جعفرعلی امیری نجف‌آبادی، تهران، اسوه.
- میرخواند، میرمحمدبن سید برهان‌الدین خاوند شاه (۱۳۳۸)، تاریخ روضة‌الصفاء، جلد اول تا ششم، تهران، کتابفروشی خیام، مرکزی و پیروز.
- میرداماد، میرمحمدباقر (۱۳۸۰)، جذوات و مواقیت، به کوشش علی اوجبی، تهران، میراث مکتوب.
- ناصرخسرو<sup>۱</sup>، ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی (۱۳۵۳)، دیوان ناصرخسرو، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.

ناصر خسرو<sup>۲</sup>، ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی (۱۳۳۸)، خوان الاخوان، به کوشش ع. قویم، تهران، کتابخانه بارانی.

نصری اشرفی، جهانگیر و همکاران (۱۳۸۱)، فرهنگ واژگان تبری، تهران، احیاء کتاب.  
نظام تبریزی، علی بن محمد (۱۳۸۱)، بلوهر و یوذاسف، به کوشش محمد روشن، تهران، میراث  
مکتوب و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.

نوری، محمدیوسف (۱۳۸۱-۱۳۸۳)، مفاتیح‌الارزاق یا کلید در گنج‌های کهن، سه جلد، به کوشش  
هوشنگ ساعدلو و با همکاری مهدی قمی‌نژاد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.  
سعیدالدین محمد بن مسعود کازرونی (۱۳۶۶)، نه‌ای‌المسؤول فی روایة الرسول، مقدمه محمدجعفر  
یاحقی، تهران، علمی و فرهنگی.

واعظ کاشفی، ملاحسین (۱۳۸۰)، روضة‌الشهداء، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیه.  
هجویری غزنوی، ابی‌الحسن حسن بن عثمان بن ابی‌علی جلابی (۱۳۳۶)، کشف‌المحجوب، به کوشش  
والنتین ژوکوفسکی، مترجم مقدمه: محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.  
رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۴)، جامع‌التواریخ، تاریخ هند و سند و کشمیر، به کوشش محمد روشن،  
تهران، میراث مکتوب.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۶)، مقدمه نه‌ای‌المسؤول فی روایة الرسول، ← سعیدالدین محمد بن مسعود  
کازرونی.

یواقیت‌العلوم و دراری‌النجوم (۱۳۴۵)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی